بازنگاهی به نقش رژیم صهیونیستی در پیدایش و گسترش بابیت و بهائیت

یهودیان مخفی

گردآوری: کاوه زمانی

در عصر حاکمیت صفویه که پس از قرن‌ها تفکر شـیعه از حاشیه به هسته قدرت سیاسی راه یافته بود، چندین جریان شبه مذهبی از دل این تفکر سـر برآورده و به نوعی مدعی حکومت و قدرت شـدند. تأمل در این جریان‌ها به خوبی نشـان می‌دهد که آنها چگونه با یکدیگر در ارتباط بوده و یکی جای خود را به دیگری سپرده است. نخستین این جریان‌ها، جریان اخباری‌گری است. دغدغه مهم مکتب اخباری متوجه آن بود که وظیفه مجتهد را انـکار و نقـش علما را چه از نظر عقیدتـی چه از نظر عملی محدود کند. آیت‌الله وحید بهبهانی با ترویج مکتب اصولی خود، مبارزه‌ای سنگین علیه اخباریون شروع کرد. در آستانه ورود به عصر قاجار، از دل جریان اخباری یا حداقل در تناسب و ارتباط با آن جریانی دیگر از سـوی شخصی به نام شیخ‌احمد احسایی به راه افتاد که بعدها نام فرقه یا مکتب شـیخیه به خود گرفت. احسایی کم‌کم عقایدی پیدا کرد که موجب مخالفت علما و در نهایت، تکفیر وی از جانب برخی از آنان، از جمله ملامحمدتقی برغانی، ملاآقا دربندی و ابراهیم‌بن سـیدمحمدباقر شد. از نظر اصول عقاید شیخیه ائمه اثنی‌عشر، یعنی علی با یازده فرزندش مظاهر الهی و دارای صفات الهی بوده‌اند. آنها معتقد بوده‌اند: «از آنجا که امام دوازدهم در سنه ۲۶۰ ه.ق از انظار غائب شد و فقط در آخرالزمـان ظهور خواهد کرد، برای اینکه زمین را پر کند از قسط و عدل بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور و از آن جا که مؤمنان دائم به هدایت و دلالت او محتاج می‌باشند و خداوند بـه مقتضای رحمت کامله خود باید رفع حوائج مردم را نماید و امام غایب را در محل دسترس ایشان قرار دهد، بنا بر این مقدمات همیشه باید مابین مؤمنان یک نفر باشد که بلاواسطه با امام غایب اتصال و رابطه داشـته، واسطه فیض بین امام و امت باشد. این چنین شـخصی را به اصطلاح ایشان شیعه کامل گویند. پس از شیخ‌احمد احسایی، شاگرد جنجالی وی، سیدکاظم رشتی راه و فکر وی را ادامه داد. در حقیقت، او بود که به طور رسـمی فرقه شیخیه را بنیان گذاشت و این اعتقاد کم‌کم زمینه‌ساز فرقه بابیه شـد که مورد تکفیر عالمان دینـی قرار گرفت. در هنگام مرگ سیدکاظم رشتی، علاوه بر باب، دو تن دیگر که از قضا هر دو علیه باب بودند مدعی جانشینی وی شدند: اول، ملامحمد ممقانی از پیروان میرزاشفیع تبریزی که در تبریز به قتل باب فتوا داده بود و حاجی محمدکریم‌خان که در کرمان به کشتن دو مبلّغ بابی فتوا داده بود و به تقاضای ناصرالدین شاه رساله‌ای در ردّ دعاوی باب تألیف کرد. شروع فتنه باب در زمان محمدشاه است. قیام بابیه و خلف آن بهایی‌گری سریع و با خون‌ریزی بسیار و نیز با واکنش بلکه پای از جانشـینی سیدرشتی فراتر نهاد و خود را باب امام دوازدهم شـیعیان یا «ذکر» او، یعنی واسطه میان امام و مردم شمرد. هجده تن از شاگردان سیدکاظم رشتی که همگی شیخی مذهب بودند (و بعدها سـیدعلی‌محمد آنها را حروف حی: ح ۸ ی ۱۰ نامید) از او پیروی کردند. باب در طول عمر خود افکار و آرایی متناقض داشت. یک بار خود را حتی باب و وکیل امام زمان هم نمی‌دانسـت و بار دیگر خود را نبی خطاب می‌کرد. چندین مرتبه هم از سـوی عالمان به مناظره درآمد و پس از شکست، ابراز ندامت و توبه کرد. از کتاب «بیان» که آن را کتاب آسمانی خویش می‌دانست، برمی‌آید که خود را برتر از همه انبیای الهی و مظهر نفس پروردگار می‌دانسته و عقیده داشته که با ظهورش آیین اسلام منسـوخ و قیامت موعود در قرآن، به پا شده است. علی‌محمد خود را مبشّر ظهور بعدی شمرده و او را «من یظهره الله» (کسی که خدا او را آشکار می‌کند) خوانده است. او نسبت به کسـانی که آیین او را نپذیرفتند خشونت بسیاری را سفارش کرده اسـت. وی از جمله وظایف فرمانروای بابی را این می‌داند که نباید جز بابی‌ها کسی را بر روی زمین باقی بگذارد. باز دستور می‌دهـد غیر از کتاب‌های بابیان همه کتاب‌های دیگر باید محو و نابود شـوند و پیروانش نباید جز کتاب بیان و کتاب‌های دیگر بابیان، کتاب دیگری را بیاموزند.

بهائیت

فرقه بهائیه، فرقه‌ای منشعب از فرقه بابیه است. بنیانگذار آیین بهائیت، میرزاحسینعلی نوری معروف به بهاءالله است و این آیین نیز نام خود را از همین لقب گرفته اسـت. میرزاحسینعلی پس از ادعای بابیت از سـوی سیدعلی‌محمد شیرازی در شمار نخسـتین گروندگان به باب درآمد و از فعال‌ترین افراد بابی شد و بـه ترویج بابی‌گری، به ویژه در نور و مازندران پرداخت. برخی از برادرانش از جمله برادرش میرزایحیی معروف به «صبح ازل» نیز بر اثر تبلیغ او به این مرام پیوستند. پس از اعدام علی‌محمد باب به دستور امیرکبیر، میرزایحیی ادعای جانشینی باب را کرد. ظاهراً یحیی نامه‌هایی برای علی‌محمد باب نوشت و فعالیت‌های پیروان باب را توضیح داد. علی‌محمد باب در پاسخ به این نامه‌ها وصیت‌نامه‌ای برای یحیی فرسـتاد و او را وصی و جانشین خود اعلام کرد. پس از باب عموم بابیه به جانشینی میرزایحیی معروف به «صبح ازل» معتقد شـدند و چون در آن زمان یحیی بیش از نوزده سال نداشت، میرزاحسینعلی زمام کارها را به دست گرفت. امیرکبیر برای فرونشاندن فتنه بابیان از میرزاحسینعلی خواست تـا ایـران را به قصد کربلا ترک کند و او در شـعبان ۱۲۶۷ به کربلا رفت، اما چند ماه بعد، پس از برکناری و قتل امیرکبیر در ربیـع‌الاول ۱۲۶۸ و صدارت یافتن میرزاآقاخان نوری، به دعوت و توصیـه شـخص میرزاآقاخان به تهران بازگشـت. در همین سـال تیراندازی بابیان به ناصرالدین‌شاه پیش آمد و بار دیگر به دسـتگیری و اعدام بابی‌ها انجامید و چون شواهدی برای نقش حسـینعلی در طراحی این سوءقصد وجود داشت، او را دستگیر کردند. اما حسـینعلی به سفارت روس پناه برد و شخص سفیر از او حمایت کرد. سـرانجام با توافق دولت ایران و سفیر روس، میرزاحسـینعلی به بغداد منتقل شد و به این ترتیب بهاءالله با حمایت دولت روس از مرگ نجات یافت. در بغداد کنسول دولت انگلسـتان و نیز نماینده دولت فرانسه با بهاءالله ملاقات کرده و حمایت دولت‌های خویش را به او ابلاغ کردند. والی بغداد نیز با حسینعلی و بابیان با احترام رفتار کرد و حتی برای ایشان مقرری نیز تعیین شد. میرزایحیی که عموم بابیان او را جانشین بلامنازع باب می‌دانسـتند، با لباس درویشی و مخفیانه به بغداد رفت. در این هنگام بغداد، کربلا و نجف مرکز اصلی فعالیت‌های بابیان شد و روز به روز بر جمعیت آنها افزوده می‌شد.

آن‌گاه بـود که برخی از بابیـان ادعای مقام «من یظهره اللهی» را سـاز کردند. می‌دانیم که علی‌محمد باب به ظهور فرد دیگری پس از خود بشارت داده و او را «من یظهره الله» نامیده بود و از بابیان خواسته بود به او ایمان بیاورند. گفته شده که فقط در بغداد بیسـت‌وپنج نفر این مقام را ادعا کردند که بیشتر این مدعیان با طراحی حسینعلی و همکاری یحیی، یا کشته شدند، یا از ادعای خود دست برداشتند. آدم‌کشی‌هایی که در میان بابیان رواج داشـت و همچنین دزدیدن اموال زائران اماکن مقدسه در عراق و نیز منازعات میان بابیان و مسلمانان سبب شکایت مردم عراق و به ویژه زائران ایرانی شـد و دولت ایران از دولت عثمانی خواسـت بابی‌ها را از بغداد و عراق اخراج کند. به این ترتیب در اوایل سـال ۱۲۸۰ ه.ق فرقه بابیه از بغداد به استانبول و پس از چهارماه به ادرنه منتقل شـد. در این زمان میرزاحسینعلی مقام «مـن یظهره اللهی» را برای خود ادعا کرد و از همین جا نزاع و جدایی و افتراق در میان بابیان آغاز شـد. بابی‌هایی که ادعای او را نپذیرفتند و بر جانشینی میرزایحیی (صبح ازل) باقی ماندند، «ازلی» نام گرفتند و پذیرندگان ادعای میرزاحسینعلی (بهاءالله) «بهائی» خوانده شدند.

میرزاحسـینعلی با ارسـال نوشـته‌های خود به اطراف و اکناف به طور رسـمی بابیان را به پذیرش آیین جدید فراخواند و دیری نگذشـت که بیشـتر آنان به آیین جدید ایمان آوردند. میرزاحسـینعلی پس از اعلام «من یظهـره اللهی» خویش، به فرسـتادن نامه (الواح) برای سلاطین و رهبران دینی و سیاسی جهان اقدام کـرد و ادعاهای گوناگون خود را مطرح سـاخت. بارزتریـن مقام ادعایی او ربوبیت و الوهیت بود. او خود را خدای خدایان، آفریدگار جهان، کسـی که «لم یلد و لم یولد» اسـت، خدای تنهایِ زندانـی، معبود حقیقی، «رب ما یری و ما لایری » نامیـد. پیروانش نیز پس از مرگ او همین ادعاها را درباره‌اش ترویج کردند و در نتیجه پیروانش نیز خدایی او را باور کردند و قبر او را قبله خویش گرفتند. گذشته از ادعای ربوبیت، او شریعت جدید آورد و کتاب «اقدس» را نگاشت که بهائیان آن را «ناسخ جمیع صحائف» و «مرجع تمام احکام و اوامر و نواهی» می‌شمارند.

بهائیه پس از بهاءالله

پس از مرگ میرزاحسـینعلی، پسر ارشد او عباس افندی (۱۳۴۰ -۱۲۶۰ ه.ق) ملقب به «عبدالبهاء» جانشین وی شد. پس از عبدالبهاء، شوقی افندی ملقب به «شوقی ربانی» فرزند ارشد دختر عبدالبهاء، بنابه وصیت عبدالبهاء جانشـین وی شد. نقش اساسی او در تاریخ بهائیه، توسعه تشکیلات اداری و جهانی این آیین بود و این فرایند به‌ویژه در دهه شـصت میلادی در اروپا و آمریکا سرعت بیشتری گرفت و ساختمان معبدهای قاره‌ای بهائی موسوم به «مشرق الاذکار» به اتمام رسید. تشکیلات بهائیان که شـوقی افندی به آن «نظم اداری امرالله» نام داد، زیر نظر مرکز اداری و روحانی بهائیان واقع در شهر حیفا (در فلسطین اشغالی) که به «بیت العدل اعظم الهی» موسـوم است، اداره می‌شود. در زمان حیات شوقی افندی رژیم صهیونیستی در فلسطین اشغالی تأسیس شد و شوقی از تأسیس این رژیم حمایت کرد و مراتب دوستی بهائیان را نسبت به این رژیم اعلام داشت. پس از مرگ شوقی بهائیان به دو دسته بهائیان ارتدوکس(که بیشتر در هند، آمریکا و استرالیا ساکن هستند) و بهائیان بیت‌العدلی (که بیشتر بهائیان امروزی را تشکیل می‌دهند) تقسیم شدند و تاکنون در زیر لوای رژیم صهیونیستی، انگلیس، آمریکا و سایر استعمارگران به حیات خود ادامه داده و با تبلیغات گسـترده پیروان خویش را افزایش می‌دهند.

سیاست و بهائیت

رهبران بهائیت همواره بر جدایی دین از سیاست تأکید داشته و به دنبال آن، بر عدم پیوند بهائیت و بهائیان با جهان سیاست اصرار می‌ورزند. عباس افندی بر آن بود که «بین قوای دینیه و سیاسیه تفکیک لازم است» و هم او گفته است که «بهائیان به امور سیاسی تعلقی ندارند» و مهم‌تر از آن، از منظر وی: «میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کس در امور سیاسیه مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند یا حرکتی کند، همین برهان کافی اسـت که بهائی نیست، دلیل دیگر نمی‌خواهد... .» بر همین مبنا، به پیروان خود حکم می‌کند و همچنین به آنان اطمینان می‌دهد که؛ «به نصوص قاطعه الهیه، در امور سیاسـی ابداً مدخلی نداریم و رأیی نزنیم.» به گواه تاریخ، رهبران بهائی، حکم جدایی دین از سیاسـت و عدم مداخله علمای روحانی در امور سیاسـی را تنها برای علمای اسـلام و ایران صادر کرده‌اند و خود را مشـمول آن حکم ندانسـته و با تمام وجود در صحنه سیاست فعال بوده و هستند.

رهبران بهائی، حکم جدایی دین از سیاست و عدم مداخله علمای روحانی در امور سیاسـی را تنها برای علمای اسلام و ایران صادر کرده‌اند و خود را مشمول آن حکم ندانسته و با تمام وجود در صحنه سیاست فعال بوده و هستند

سران فرقه بهائیت با تأیید اینکه بهائیان در ایران مرتب برای شرکت در اغتشاشات با مقر اصلی خود واقع در رژیم صهیونیستی، مشورت می‌کنند، بر نقش هدایت‌گری این جریان صحه گذاشته اند

فعالیت بهائیان در مسائل سیاسی

برای اینکه مقدسـات اسلام را نابود کنند، به انواع شگردها متوسل شدند که یکی از آنها مسئله رجعت بود. میرزاحسینعلی نوری مدعی بوده اسـت که؛ من امام حسین هستم که رجعت کرده‌ام به دنیا و برای ام‌سلمه زرّین تاج(قرةالعین) مدعی بودند که این فاطمه زهرا(س) است که به دنیا رجعت کرده است.

شـبکه بهائی‌ها در شکسـت و سـرکوب نهضت جنگل نقش اطلاعاتی و خرابکارانه بسـیار مؤثـر و مرموزی ایفا کرد، احسـان‌الله‌خان دوستدار، چهره سرشـناس تروریستی که در صفوف نهضت جنگل تفرقه انداخت و «کودتای سرخ» را بر ضدّ میرزاکوچک خان هدایت کرد، به یکی از خانواده‌های سرشناس بهائی ساری (خانواده دوستدار) تعلق داشت.

همچنین، در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ که رضاخان میرپنج و سیدضیاءالدین طباطبایی مسبب آن بودند، در کابینهٔ سیدضیاء یکی از سـران درجه اوّل بهائیان ایران بـه نام علی‌محمدخان موقرالدوله وزیر فواید عامه و تجارت و فلاحت شد. سفرهای عباس افندی به اروپا و آمریکا که با تبلیغات فراوان از سـوی متنفذان محافل سیاسی و مطبوعاتی جهان غرب همراه بود، نشانی آشکار از این پیوند عمیق میان سران فرقهٔ بهایی و کانون‌های مقتدری در اروپا و آمریکا است. در دوران متأخر قاجاریه، تعداد زیادی از بهائیان در مقام کارگزاران سفارتخانه‌های اروپایی، بانک شاهی انگلیس، بانک استقراضی روسیه، کمپانی تلگراف و برخی دیگر از نهادهای غربی فعال در ایران مشغول به کارشدند.

یهودیان و بهائیت

پدیده «یهودیان مخفی» (انوسـی‌ها) و نقش ایشـان در پیدایش و گسترش بابی‌گری و بهایی‌گری عامل مهمی در تحولات معاصر ایران است و باید به دور از هرگونه افراط و تفریط، مورد شناسایی مسـتند و علمی قرار گیرد. گسترش سریع بابی‌گری و بهایی‌گری و به ویژه نفوذ منسـجم و عمیق ایشان در ساختار حکومتی قاجار، از دوران مظفرالدین شاه جدی‌تر شد. در بررسی تاریخ پیدایش و گسترش بابی‌گری در ایران، نمونه‌های فراوانی از گرایش یهودیان جدیدالاسلام به این فرقه مشاهده می‌شود که به غیرسیاسی بودن، هماهنگ با سیاست‌های موردنظر رژیم و در جهت تثبیت موقعیت آن تلاش کرد. تأیید انقلاب سـفید شاه، همکاری با سـاواک، جلب حمایت دولت‌های بزرگ از شاه و سلطنت او به وسیلهٔ صهیونیست‌ها و عضویت در حزب رستاخیز، قسمتی از مواضع سیاسی فرقهٔ مزبور بود. رژیم صهیونیستی با حمایت همه‌جانبه از فرقه ضاله بهائیت و نفوذ دادن آنها در پسـت‌های کلیدی هیئت حاکمه رژیم شاه به ویژه در دربار، دولت و ارتش در جهت اغراض و اهداف خود و ضربه زدن به فرهنگ اسلام و مسلمین، به ویژه به مردم ایران و فلسطین به مثابه یک ابزار، نهایت بهره‌برداری را در جنبه‌های مختلف به عمل می‌آورد. در واقع می‌توان گفت، یکی از عوامل مؤثر در بسـط و گسترش روابط ایران و این رژیم، بهائیان بودند که نقش مهمی را در این زمینه ایفا کردند.

بهائیت و مقابله با جمهوری اسلامی ایران

پیوند عمیق بهائیت با قدرت‌های استکباری جهان و همکاری سران بهائی با قدرت‌طلبان جهانی، در جهت تأمین اهداف خود پیروان این فرقه را به تقابل با نظام جمهوری اسلامی سوق داده است؛ اجازه فعالیت آزادانه به بیت‌العدل بهائی در فلسطین اشغالی و مدیریت سران بهائی در شبکه‌های ضد نظام جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور گواهی عیان در اثبات این مطلب است. پس از برملا شدن نقش بهائیان به همراه سایر گروه‌های وابسته، در حوادث عاشـورای ۸۸، تشـکیلات مرکزی بهائیت واقع در فلسطین اشغالی، در آخرین بیانیه خود خطاب به هواداران این فرقه و وابستگان آنها، ضمن دعوت از فتنه‌گران برای ارائه نقش فعال در اغتشاشات، نقش سازماندهی‌کننده خود را به عنوان یک فرقه برانداز و معاند علیه نظام جمهوری اسلامی ایران پذیرفت. دفتر مرکزی بهائیت واقع در بندر حیفا ـ سـرزمین‌های اشغالی تحت سـیطره رژیم صهیونیستی ـ در بیانیه‌ای به روشنی کذب بودن تمامی ادعاهای پیشین این سازمان را مبنی بر دستور عدم دخالت بهائیان در مسـائل سیاسی و پرهیز از خشونت، آشکار کرده است و نقش این جریان را به عنوان یک حزب سیاسی که از طریق صهیونیست‌ها سازمان‌دهی می‌شود، برملا کرده است. آنها در این بیانیه به طور ضمنی اعتراف کردند که دسـتورهای کاملاً سیاسی و خشونت‌آمیز این جریان در اغتشاشات سال ۸۸، سـبب انشعاب و تزلزل در بدنه فریب‌خورده بهائیت شد. در این بیانیه بر هدایت‌گری رژیم صهیونیستی برای حضور بهائیان در اغتشاشات سال ۸۸ تأکید شده که دفاتر بهائیان (که بیشتر آنها در فلسطین اشغالی واقع شده‌اند)، وسیله‌ای برای جهت بخشیدن به نیروها و سازماندهی آنها هستند و افراد معمولاً برای تصمیم‌گیری درباره چگونگی اعمال خود، با این مؤسّسات مشورت می‌کنند.

رواج‌دهندگان اوّلیهٔ بابی‌گری و عوامل مؤثر در رشد و گسترش آن بدل شـدند. صرف‌نظر از یهودیان مخفی یا انوسی‌ها، نقش یهودیان علنی در ترویج و گسـترش کمّی و کیفی بابی‌گری و بهائی‌گری نیز چشمگیر است. بهائیان از بدو پیدایش تا به امروز همواره از جهودان ممالک اسـتفاده کرده، آنها را بهائی کرده‌اند. می‌دانیم که ذات یهودی با پول و ازدیاد سـرمایه عجین شـده اسـت، یهودیان ممالک مسلمان، که عده کثیری از آنها دشمن مسلمانانند و همه جا در پی آزار رساندن و دشمنی با مسلمین هسـتند، خیلی زودتر از مسـلمانان به بهائیت گرویده‌اند و از امتیازهای مالی بهره فراوان‌تری برده و می‌برند و مقداری را نیز به مرکز بهائیت(عکا) می‌فرستند.

بهائیت و رژیم صهیونیستی

رشد و بالندگی این فرقه در محافل بین‌المللی پس از استقرار رژیم غاصب صهیونیستی، مشروعیت بخشیدن به یکدیگر همانند تأیید رسـمی شوقی افندی در سال ۱۹۵۴ و تعریفات متعدد او از این رژیم در نامه‌نگاری با بهائیان و اجازه فعالیت آزادانه بیت‌العدل در جایگاه بالاترین نهاد مرجع دینی در بهائیت در سـرزمین‌های اشـغالی از جمله شواهد بارزی است که با اسناد تاریخی به خوبی قابل اثبات اسـت. از آنجا که عمده ویژگی‌های رفتاری بهائیت با ویژگی‌های رفتاری صهیونیست‌ها همخوانی داشت، با تشکیل رژیم صهیونیسـتی و تشکیلات مرکزی بهائیت در شهر حیفا، این فرقه کاملاً در خدمت این رژیم قرار گرفت و فعالیت‌های آنها براسـاس خواسته صهیونیست‌ها تنظیم شد. در این میان بهائی‌ها از حمایت آمریکا و انگلستان نیز برخوردار بودند. از سوی دیگر، فعالیت بهائیان، به ویژه در ارتباط با اسلام‌ذایی سازگاری زیادی با روحیه محمدرضا پهلوی داشت. مجموع این مسائل سبب شد که بهائیت برای حفظ موجودیّت و تحقّق اهداف خود در عصر محمدرضا شـاه که برای آنها به منزله دوران طلایی بود، در زمینه گسـترش روابط ایران و رژیم صهیونیسـتی که کاملاً در راستای منافع آنها بود، به فعالیت چشمگیری بپردازند. تشکیلات مرکزی بهائیت در شهر حیفا و در کنار قبر «عباس افندی» قـرار دارد. در دوران محمدرضا باتوجه به نفوذ بیشـتر آمریکا و رژیم صهیونیسـتی، تلاش فراوانی برای رسمیت بخشیدن به فرقه بهائیت می‌شد؛ چرا که آنها نقش مؤثری در تثبیت رژیم سـلطنتی و حکومت شاه داشتند، به گونه‌ای که بسیاری از نزدیکان شاه و خاندان پهلوی و عده زیادی از کارگزاران و متولّیان پست‌های حساس و کلیدی کشور بهائی بودند. بهائیت در تمام دوران سلطنت پهلوی و در مقاطع حساس، با وجود ادعای